

## نشریه پژوهش های سوسیالیستی «سامان نو» ۱۳ و ۱۴ منتشر می شود

[www.saamaan-no.org](http://www.saamaan-no.org)

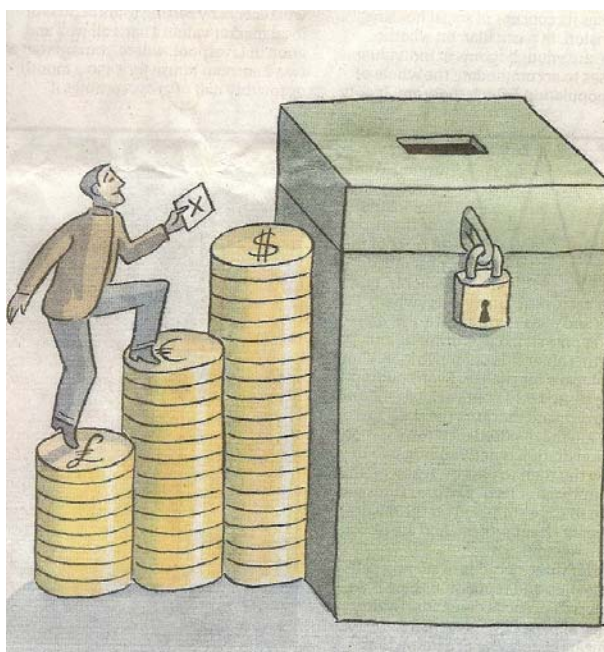
### مطلب های این دو شماره:

- پیشگفتار
- احمد سیف: ما، و این اقتصاد پادگانی ما
- ارسلا هاو: سوداگران جدید – شرکت های چندملیتی جدید و کالا شده گی بخش عمومی
- تونی اسمیت: مقدمه فارسی بر کتاب جهانی سازی: رویکرد نظام مند مارکسی
- دیوید هاروی: حق شهر
- علی حصوری: شبکه استعماری
- مارتین هارت – لندنبرگ: چین، انباشت سرمایه داری و بحران جهانی
- رابرت ویل: شنزن، شهر جوانی – گزارشی از وضعیت کارگران در چین
- گفتگوی ایوب رحمانی با کوین اندرسون: مارکسیسم و انسان گرایی
- مناظره بین سوسیالیست ها: سوسیالیسم بازار
- پیتر کارلوت: مفهوم کلاسیک طبقه
- استیو ادورادز: تروتسکی و فرهنگ
- طارق علی: درباره تناقض های مانو
- لئون سدوف: کتاب سرخ
- باقر مومنی: جامعه و قدرت
- احمد سیف: مارکس و جوامع آسیایی
- یونس پارسابناب: تاریخ صدساله ی، جنبش های سوسیالیستی، کارگری و کمونیستی
- بهزاد کاظمی: سوسیالیسم و استالینیزم در ایران
- چند سند تاریخی مربوط به جنبش کارگری/سوسیالیستی ایران: مانیفست کنگره خلق های مشرق زمین؛ سه مطلب کوتاه از نشریه «پیکار» حزب کمونیست ایران
- محمود دلفانی: حلقه ی گرونوبل و نشریه «بیرق انقلاب»
- لودویگ آندریاس فونرباخ: سخنرانی های مربوط به ماهیت مذهب
- باقر مومنی: آدم و ابلیس در قرآن

- آنتون پانه کوک: مارکسیسم و داروینیسیم
- پیشنهادی برای بحث: پلاتفرم حداقل نظری، سیاسی و تشکیلاتی «سوسیالیست های انقلابی»
- پیشنهادی برای بحث: بیانیه حقوق انسانی زنان
- معرفی نشر و کتاب

## پیش گفتار

ایستادگی و مبارزه کارگران، محرومان و بی چیزان، بن‌مایه‌ی پنداشت‌های به دقت طراحی شده‌ی «اربابان جهان» را زیرورو ساخته است؛ برخی از نظریه پردازان نظم موجود، بحران کنونی سرمایه‌داری جهانی را ناشی از «کودنی، دودلی، بزدلی و تنبلی» بانکداران و سفته‌بازان قلمداد می‌کنند! ولی همین نظریه پردازان تا دیروز سوداگران «سرمایه» را به خاطر «تیزبینی، زیرکی، شیردلی و خستگی‌ناپذیری» شایسته‌ی پاداش‌های کلان و ثروت‌های افسانه‌ای می‌دانستند! شگفتا که چراغ سالوسان کارگزار «تولید برای سود» همچنان روشن است: چرا که هزینه‌ی ناکارآمدی همان شوالیه‌های «سرمایه» باز هم بایست از دسترنج کارگران و زحمتکشان چهار گوشه جهان پرداخت شود؛ و پاداش‌های میلیونی باز هم نصیب همان بورس‌بازان و سرمایه‌داران «کودن و تنبل» گردد. بحران جهانی سرمایه‌داری وجوه گوناگونی از فرهنگ هیپوکراتیک ایدئولوگ‌های «سرمایه» را آشکار ساخته است؛ سی سال پیش مارگارت تاچر - مادرخوانده‌ی نئولیبرالیسم - برای فرهنگ‌سازی «فردگرایی بورژوایی» و توجیه خصوصی‌سازی، فواید بازار آزاد و قطع و کاهش یارانه‌های دولتی و خدمات رفاهی، آموزشی، بهداشتی و درمانی، می‌گفت: "چیزی به نام جامعه وجود ندارد، ما همگی مجموعه‌ای از افراد هستیم". اما اینک دیوید کامرون پسرخوانده‌ی او - برای اجرای بی‌رحمانه‌تر همان سیاست‌ها - از ایجاد «جامعه‌ی کلان» سخن می‌گوید!



در منجلاب بحرانی که سرمایه‌داری مبتنی بر بازار آزاد و لیبرال دموکراسی غربی خود را در آن یافته است، دیگر غوغاسالاری درباره‌ی جامعه‌ی «چندفرهنگی» کارساز نیست؛ اکنون ملی‌گرایی و

نژادپرستی عریان قرار است که جایگزین پروژه‌ی ادغام «فرهنگی» و زوال «گتوهای دایمی» کارگران، زحمتکشان، پناهندگان و مهاجران گردد. لیبرالیسم، دیروز به سهم عظیم کارگران مهاجر در سودآفرینی اقتصاد سرمایه‌داری و زیبایی رنگین‌کمان فرهنگ‌های گوناگون در غرب مفتخر بود. ولی امروزه رهبران آلمان، فرانسه و بریتانیا از «درون‌گرایی»؛ عدم تطبیق فرهنگی و «تنبلی» مهاجران در یادگیری زبان و رسوم غرب سخن می‌گویند! اما کارگران و زحمتکشان آگاه در اروپا و آمریکا - که بخش قابل‌توجهی از آن‌ها را مهاجران و پناهندگان تشکیل می‌دهند - وضعیت نابسامان جهان را ناشی از سقوط ارزش فرهنگی و ورشکستگی اقتصاد بازار می‌دانند.

در این میان، خاموشی برخی مبلغان «فرهنگی» پسامدرنیسم نیز تامل برانگیز است؛ دیروز به بهانه‌ی «نسبیت فرهنگی» با فضل‌فروشی در باب توجیه نقض حقوق اجتماعی کارگران، زنان، کودکان و شهروندان کشورهای واپس‌مانده قلم‌فرسایی می‌کردند ولی اکنون در برابر «افلاس» فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و سیاسی کشورهای «پیش‌رفته» سکوت اختیار کرده‌اند، انگار این کشورها اکنون در «حاشیه» قرار دارند و نه بر «متن» مبارزه روزافزون طبقاتی! واقعیت این است «نظریه‌پردازی»های آلوده با نژادپرستی و اروپامحوری این نظریه‌پردازان در برابر خیزش سیاسی «فرهنگی» مردم تونس، مصر و دیگر کشورهای رنگ‌باخته است؛ اوج‌گیری و افسوس‌بارها و اعتراض‌ها در ایران - و اخیراً مردم ساکن کرانه‌های مدیترانه و جهان عرب - همه‌ی این نظریه‌ها را پوچ و باطل کرده است. پس لِرزه‌های نبرد طبقاتی برای جناح «چپ» بسترسازان ایرانی پسامدرنیسم، راهی به جز خوانش درست و پایه‌ای ادبیات انقلابی/سوسیالیستی باقی نگذاشته است؛ بافرهنگ‌ترین شان در ایران کلاس‌های مطالعاتی پیرامون «سرمایه» و «ایدئولوژی آلمانی» تشکیل داده‌اند! آیا برای اینان دوره «پسا» پُست مدرنیسم آغاز شده؟ آیا مسیری به جز بازگشت جدی به متدولوژی پراکسیس حسی، انتقادی و انقلابی - و البته درک پراکسیس - کمونیسم مارکسی دارند؟ آیا تجربه همین چند سال اخیر ثابت نکرده است که راه تغییر جدی جامعه، نبرد بین مکاتب «نخبه»گان دانشگاهی نیست، بلکه مبارزه طبقاتی جاری در خیابان‌ها، کارخانه‌ها و جامعه است: مبارزه واقعی انسان‌ها برای رهایی از قید هرگونه ستم، تبعیض، استثمار و جنایت طبقاتی، نژادی، جنسیتی، ملیتی، اجتماعی، و نیز مبارزه علیه نسل‌کشی، جنگ‌افروزی و جلوگیری از نابودی محیط زیست! آری این بازخوانی سنن سوسیالیسم انقلابی فقط در ایران صورت نگرفته و نخواهد گرفت؛ مفاهیم سوسیالیستی آزادی و برابری، مفاهیمی هستند فراملی، فرانژادی، فرامذهبی، فراجنسیتی. «فرهنگ» صبر و تحمل در میان کارگران و مردم استثمارشده و ستم‌دیده‌ی شیکاگو، لندن، پاریس، آتن، تونس، قاهره، تهران، داکا و... در فرایند مبارزات طبقاتی و اجتماعی در هم فرو می‌ریزد، و جای خود را به فرهنگ مبارزه می‌دهد. آیا برایندهای جدال همیشگی انسان با طبیعت، سرانجام سرگذشت نبرد انسان محکوم با انسان حاکم، و حرکت چرخه‌ی کنش/اندیشه ورزی و کسب آگاهی انتقادی دگرگون‌کننده‌ی بشری در فرایند تاریخ و مبارزه طبقاتی جز این را نشان داده است؟

برآمد بیداری «فرهنگی» و عصر روشنگری در اروپای غربی که تا پیش از آن در بیماری، تباهی و تاریکی قرون وسطا دست و پا می‌زد مدیون شرق است. غربی‌ها حتا اسطوره، تاریخ، هنر، فرهنگ، فلسفه و دانش گم و فراموش شده به زبان اصلی بخشی از قلمرو خود - یونان باستان - را در لابلای ترجمه‌ی کتاب‌های عربی یافتند. کتاب‌هایی که در شهرهای بخارا، بلخ، نیشابور، بغداد، دمشق، و

سپس اسکندریه، قاهره، و شمال آفریقا و اندلس به نگارش درآمده بودند! بدین سان، غرب با انبوه فرهنگ و تمدن درخشان انسانی/جهانی انباشته شده در زبان عربی شرق آشنا شد.

انسان غربی با یاری این گنجینه‌ی شعور و آگاهی تاریخی، تجربی و علمی از دوران تاریک قرون وسطا به عصر روشنگری گام گذاشت؛ مناسبات و تفکرات پوسیده‌ی حاکم مذهبی/دولتی اروپا را به چالش کشید، جامعه‌ی نوین بورژوازی را بیرحمانه از درون جامعه‌ی زوال یافته‌ی فئودالی بیرون آورد، آنچه را که مقدس می‌پنداشت از تقدس عاری کرد و سودآیینی جهانی خود را جایگزین آن نمود، تضاد کار با سرمایه را طبیعی جلوه داد و جامعه را به دو اردوگاه بزرگ متخاصم مبدل کرد. طبقه‌ای به وجود آمد که سوژه تغییر و تحول تاریخی بود: پرولتاریا!

پرولتاریا نبرد را از اروپا به پهنه‌ی گیتی کشاند؛ البته تجربه نداشت، گیج بود، گول خورد، خیانت دید، دل سرد شد، عقب نشست، تامل کرد، نفس گرفت، سامان یافت، باز رزمید، باز هم شکست هم خورد ولی هرگز تسلیم نشد! بدین سان، سنگرگاه میدان التحریر قاهره جولانگاه مبارزه همان انسان‌های فرهنگ سازی شد تا گوشه‌ای از ظرفیت‌های نهفته‌ی تاریخی خود را به نمایش جهانیان بگذارند. آری جلوی گردباد گسترش یابنده‌ی فرهنگ معترض، بالنده و انقلابی مردم جهان را نمی‌توان گرفت؛ امروزه این کارگران و زحمتکشان بریتانیایی هستند که از مبارزان تونس، مصر و... می‌آموزند: آن که نان‌ات را گرفته، آزادی‌ات را هم گرفته است؛ میدان ترافالگار اسکوئر لندن آینه تمام نمای شکوفایی جهانی/انسانی میدان التحریر قاهره شده و باشد که فردا، تسخیر میداین دیگر شهرهای جهان، آینه‌ای در برابر آینه‌ای دیگر بگذارد! و چنین است که در فرایند پرفراز و فرود مبارزه‌ی تاریخی/طبقه‌ای، مبارزه برای بقای انسان و طبیعت با وزش نسیم فرهنگ و تمدن جهانی گره می‌خورد و درهم می‌آمیزد.



افشاگری‌های «ویکی لیکس» نیز گوشه‌ای از چهره‌ی کدر لیبرال دمکراسی را "شفافتر" ساخته است؛ ویکی لیکس جنایت‌های جنگی آمریکا و بریتانیا در عراق و افغانستان؛ شکنجه‌ی زندانیان سیاسی، تجاوز به دختران، همسران و مادران در برابر دیدگان بستگان، تیراندازی و بمباران مردم بی‌گناه از هلیکوپتر و هواپیما، اسیدپاشی، و البته روابط و قراردادهای چند میلیارد دلاری کشور لیبی با

کمپانی های بزرگ نفتی و... را با سند و مدرک افشا کرد. با اسناد منتشر شده توسط ویکی لیکس پوچی ادعای جدایی قوه قضاییه از قوه مجریه دو کشور انگلستان و سوئد - که مهد و مظهر دموکراسی پارلمانی هستند - آشکار شد. در پی افشای اسناد، حقوق دموکراتیک جولیان آسانژ بنیان گذار ویکی لیکس در زمینه آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی سفر و «حفظ حریم خصوصی» پایمال شد. دولت های آمریکا، انگلستان و سوئد علیه جولیان آسانژ به پرونده سازی، افترا و دروغ متوسل شدند. عده ای از دولتمردان و سناتور ها در آمریکا حتا طرح ترور اور را مطرح کردند. شاید بزرگترین افشاگری جولیان آسانژ، بنیان گذار «ویکی لیکس» اشاره به نقش خود اینترنت باشد: «اینترنت بزرگترین دستگاه جاسوسی است که جهان تاکنون دیده است... اینترنت فناوری مناسب آزادی بیان نیست، آن فناوری نیست که در خدمت حقوق بشر باشد، بلکه نوعی از فناوری است که می تواند مورد استفاده کسانی قرار بگیرد که دستگاه های جاسوسی رژیم های توتالیتر را به راه می اندازند».

مبلغان کم حافظه ای ایرانی دفاع از «حقوق بشر» البته نمی توانند که ژرفای رسوایی دولت های بزرگ را ببینند. قوانین مربوط به «جنایات جنگی» و رعایت «حقوق بشر» را دولت های آمریکا، فرانسه، انگلستان، آلمان و اسرائیل در مجازات «جانان جنگی خودی»، یک جانبه و خودسرانه زیر پا می گذارند و تغییر می دهند؛ و صدایی از مبلغان «حقوق بشر» در نمی آید؛ کسانی که برای قذافی «مجنون» در وسط پارک های پایتخت های خود خیمه می زدند، ولخرجی ها و کمک های مالی او - از جمله کمک کلان به مدرسه عالی اقتصاد لندن برای تربیت اقتصاددانان بورژوازی در آینده - را با چاپلوسی تمنا می کردند، و «تروریست» لیبیایی محکوم شده را در ازای کسب منافع شرکت نفتی بی پی آزاد کردند، به ناگهان زبان انتقاد گشودند و دیکتاتور نیمه دیوانه ی لیبی را به محاکمه به خاطر «جنایات علیه بشریت» تهدید کردند! چرا؟ زیرا جنبش مردم لیبی و «بی بصیرتی» قذافی، امنیت منافع دراز مدت و سودهای ناشی از قراردادهای کلان نفتی را به مخاطره انداخته است. رهبران آمریکا و اروپا که هر روزه مفاد اکثر بندهای بیانیه جهانی حقوق بشر - حق کار؛ برابری دستمزدها برای کار برابر؛ آموزش های رایگان اساسی، حرفه ای، فنی و ممنوع بودن شکنجه و اعدام مخالفان؛ حفظ حریم خصوصی مخالفان داخلی و خارجی و... - نقض می کنند و زیر پا می گذارند، این گونه در عرض چند ساعت چهره عوض می کنند. دیروز به ناوگان خود دستور تیراندازی به قایق های پناهندگان و مهاجران آفریقایی و آسیایی می دادند که از دست جنایت ها و سرکوب های «همپیمانان» آن ها در دریای مدیترانه سرگردان شده بودند و امروز در لباس منجی همان مردم ظاهر شده اند! اما، هم زمان، همه ی مرزهای خود در آب های دریای مدیترانه را به روی پناهجویان سرگردان تونس، لیبی و شمال آفریقا بسته اند!

هنوز دست های رأی دهندگان به قطعنامه ی «منطقه ی پرواز ممنوع» شورای امنیت سازمان ملل پایین نیامده بود که جهان خواران به «موشک اندازی و بمباران!» روی آوردند و البته به بهانه ی حمایت از «انقلاب» مردم! جالب اینجاست که میان جهان خواران توافق راهکاری و راهبردی وجود نداشت و ندارد؛ بدین سان چند هفته صبر کردند و حال که قوای نظامی خود را به جای «دیپلماسی» به کار گرفته اند، اختلافات آمریکا و اروپا برای هدایت عملیات - و البته تقسیم غنایم جنگی و منابع نفتی - ژرف تر شده؛ از یک سو، می گویند برای «رژیم چنج» آمده ایم و از سوی دیگر می گویند که خواهان سرنگونی قذافی به دست شورشیان نیستیم. از سوی دیگر همین منافع ایجاب می کند که ساختار قدرت

و روابط اجتماعی حاکم در لیبی از هم فرو نیاشد و مهم تر از همه صدور نفت متوقف نشود. آنچه که مشخص است این است که هدف قطعنامه شورای امنیت و حمله نظامی دولت های آمریکا، انگلستان و فرانسه به ارتش قذافی حفظ جان شهروندان لیبیایی نیست بلکه هدف تامین منافع اقتصادی و سیاسی همین قدرت ها در لیبی است.

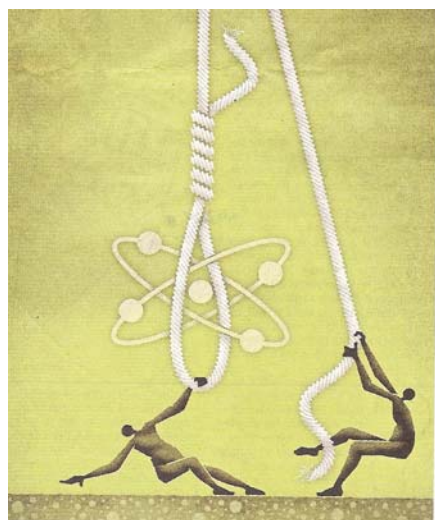
البته مدت هاست که سازمان ملل متحد اعتبار خود را نزد اغلب مردم جهان از دست داده است؛ چرا که برای مثال، خلفای سرمایه‌داری عربستان برای جلوگیری از گسترش اعتراض‌ها به دربار خلافت آل-سعود اعلام می‌کنند که «انگشتان دست کسانی که قصد دخالت در امور داخلی عربستان داشته باشند را قطع خواهند کرد»، ولی ارتش خود را به عنوان ژاندارم جدید خاورمیانه و زیر چتر لطف «جهان‌خواران» و برای حمایت از مستبدان حاکم فاسدتر از خودشان - و البته دفاع «قانونی» از پایگاه نظامی آمریکا - به بحرین می‌فرستد و مردم را می‌کشند، زخمی‌ها را در بیمارستان به گلوله می‌بندند، و خود بیمارستان را به وسیله ی بولدوزر با خاک یکسان می‌کنند! چرا در این مورد، برای دفاع از حفظ جان شهروندان غیرنظامی، نشست اضطراری شورای امنیت سازمان ملل برگزار نشد؟ شورای امنیت، این نهاد مشروعیت‌سازی منافع جهان سرمایه‌داری که در رابطه با یورش‌های مداوم نظامی اسرائیل - و استفاده از سلاح‌های شیمیایی و فسفری - علیه مردم بی‌دفاع فلسطین خاموش مانده، در برابر جنایات بی‌شمار و نقض آشکار «حقوق بشر» توسط دولت های فاسد در عربستان سعودی، یمن، بحرین و ... نابینا شده، و سالیان دراز به روابط سیاسی، نظامی، اقتصادی - و حتا خصوصی - رهبران آمریکا، فرانسه، بریتانیا، روسیه، چین و ... با دیکتاتورهای تونس، مصر، عربستان، امارات - و البته لیبی و ایران - توجه نداشته اکنون در یک چشم بهم زدن به ناجی مردم منطقه و جهان عرب مبدل شده است!!! ریاکاری سران دولت‌های سرمایه‌داری حد و حصری ندارد؛ جهان‌خواران متکی بر نظام ورشکسته پارلمانی که در کردار، ارتش خودکامگان تونس، مصر، لیبی، یمن، بحرین، عربستان و ... را تا دندان مسلح ساخته‌اند اکنون در گفتار از «مبارزات» مردم استثمارشده‌ی شمال آفریقا و خاورمیانه برای «دمکراسی پارلمانی» حمایت می‌کنند!

در این میان، موضع رژیم حاکم بر ایران نسبت به مبارزات مردم خاورمیانه و شمال آفریقا از همه چندش‌آورتر است؛ رژیمی که بیش از سی سال است که موج خفقان، ترور، سرکوب، آدم‌ربایی، تجاوز و اعدام در ایران به راه انداخته و یورش همه‌جانبه به حقوق دمکراتیک و معیشت کارگران، زحمتکش‌ان و ستم‌دیگان را سازمان داده مدعی پشتیبانی از «مبارزات» ضددیکتاتوری و حمایت از رفاه اقتصادی مردم بحرین، لیبی، مصر، تونس، یمن و ... است! نکته ی جالب توجه در تحولات اخیر، «متحول» شدن خود مبلغان و سالوس‌بازان «جمهوری اسلامی ایران» است؛ اینان سی و دو سال پیش، رالف شانمن - عضو هیأت اجرائیه کمیته آمریکائی حقوق بشر و رئیس دادگاه رسیدگی به جرائم آمریکا در ویتنام، کامبوج و لائوس - را به جرم جاسوسی برای «سیا» و «صهیونیسم» از ایران اخراج کردند (روزنامه اطلاعات ۲۴ اسفند ۱۳۵۷) ولی از وی - در تاریخ دوم فروردین ۱۳۹۰ - به عنوان فعال حقوق بشر، دوست مردم منطقه و «منتقد سرمایه‌داری جهانی»، برای افشای جنایات های ارتش عربستان، بحرین، مصر، اسرائیل و امپریالیسم به سرگردگی آمریکا در برنامه‌ی تلویزیونی دولتی کانال انگلیسی زبان پرس تی وی، استقبال کردند! رالف شانمن حدود سی و دو سال پیش (دوم اسفند ۵۷) توطئه ی سران نظام تازه به قدرت رسیده‌ی اسلامی جهت سرکوب خونین «چند ده هزار نفری» نیروهای کمونیست و مترقی را افشا کرده بود. او گفتگوهای خود - پیش و پس از قیام

بهمن ماه - با سرهنگ توکلی رئیس ستاد عملیاتی ارتش خمینی/بازرگان را ضبط کرده بود و متن آن را - در همان روزهای نخستین یورش خونین رژیم اسلامی به کردستان - در اختیار حکومت جدید و رسانه‌ها گذاشت. شانمن در مصاحبه مطبوعاتی چنین گفت: «می‌خواهم به مردم قهرمان ایران درباره توطئه‌ها و خطراتی که برای مبارزه سترگ انقلابی‌شان چیده می‌شود اعلام خطر کنم... صادقانه امیدوارم که رزمندگان و سربازان شجاع مردمی همه {ساختارهای نظام حاکم} که ظرف ۲۵ سال مردم را کشتار می‌کردند و اکنون نیز به خاطر امپریالیسم جنایت‌های بعدی را طرح‌ریزی می‌کنند، از میان بردارند... صمیمانه آرزو می‌کنم برای آزادی کامل، دموکراسی، حق بیان و حق مشارکت کامل... کلیه این حقوق تامین شود... من در سال ۱۹۶۵ در جاکارتا بودم، شاهد کودتائی بودم که آمریکائی‌ها تدارک دیدند و نتایج خونین آن را مشاهده کردم، و نیز، من در سال ۱۹۶۷ در بولیوی بودم و با چه گوارا همکاری داشتم و نقش ارتش بولیوی و حامیان آمریکائی آن را دیدم، همه از درس‌های شیلی آگاهی داریم. بگذار مردم تضمین کنند امپریالیسم شانس دیگری در ایران ندارد.»

سرهنگ توکلی "با ساده لوحی!" در پیش از قیام (۱۵ بهمن ۵۷) به وی گفته بود: ما می‌رویم که با کمونیست‌ها رودرو شویم... ما کمونیسم را سرکوب خواهیم کرد و از منافع شما! {آمریکائی‌ها} دفاع خواهیم کرد». سرهنگ توکلی در گفتگویی که پس از قیام (۲۵ بهمن) با شانمن داشت گفته بود: «هم اکنون ناآرامی‌ها زیاد است ولی ما شب و روز کار می‌کنیم تا کنترل برقرار کنیم. هم‌اکنون کنترل مسلمان‌ها از سایرین {کمونیست‌ها و نیروهای مترقی} دشوار {!} است و نمی‌توانیم تیراندازی کنیم.»

البته پس از مصاحبه مطبوعاتی شانمن، جناب سرهنگ نصرالله توکلی استعفا کرد ولی «محافل نزدیک به شورای انقلاب» برگزیده آیت‌الله خمینی گفتند: «مدارک» شانمن اعتبار ندارد و بیشتر به یک توطئه می‌نماید و بیست و یک روز بعد رالف شانمن را به خاطر این که می‌خواست «با تفرقه‌اندازی که تخصص اوست انقلاب ایران را نابود کند»، و برای «گروهی از رهبران کنونی ایرانی» پرونده سازی نماید، به اتهام جاسوس «سیا» و «صهیونیسم»، اخراج کردند.





در آخرین روزهای امسال، فاجعه طبیعی زلزله و سونامی و فاجعه‌ی دست ساز انسانی ژاپن نیز خبرساز شد. ژاپن به مثابه یکی از پیش رفته‌ترین کشورهای جهان سرمایه‌داری که در برابر شدیدترین زلزله‌ها بیشترین آمادگی را داشت، در برابر امواج سهمگین سونامی ناشی از زلزله ناتوان ماند و سپس با انفجارهای نیروگاه اتمی فوکوشیما به شدت آسیب‌پذیر گشت. اما ابعاد این فاجعه‌ی طبیعی/انسانی بسیار فراتر از جزیره ژاپن است؛ هم اکنون غبارهای خطرناک هسته‌ای ناشی از این انفجارها به سواحل غربی آمریکا رسیده است. بی‌شک، صدمه‌های انسانی، حیوانی، گیاهی و خسارت-های زیست‌محیطی ناشی از تشعشع‌ها و غبارهای اتمی این فاجعه‌ی بزرگ زیادتر و ماندگارتر از خود زلزله و سونامی است. در جهان امروز نزدیک به ۴۵۰ نیروگاه هسته‌ای و هزاران کلاهک اتمی ظرفیت نابودی چندباره‌ی کره خاکی، طبیعت و کل حیات را دارند. نظام مبتنی بر «تولید برای سود» نه می‌تواند و نه می‌خواهد نیروگاه‌ها و سلاح‌های هسته‌ای را کنار بگذارد؛ بدون تردید اینک، بیش از هر زمان دیگری، مبارزه برای جهانی فارغ از انرژی و سلاح هسته‌ای از جمله مهم‌ترین تکالیف و وظایف جنبش سوسیالیستی و طبقه‌ی کارگر به شمار می‌آید.

\*\*\*

رزا لوکزامبورگ نوشت: «کسانی که به جای کسب قدرت سیاسی و انقلاب اجتماعی و در تقابل با آن به نفع روش اصلاحات قانونی موضع می‌گیرند، در واقع راه آرام‌تر، آهسته‌تر و بی‌دردسرتری برای رسیدن به هدف را انتخاب نکرده‌اند، بلکه اساساً هدف دیگری برگزیده‌اند و به جای گرفتن موضعی به نفع جامعه‌ی نوین، از تغییرات سطحی در جامعه‌ی کهن پشتیبانی می‌کنند.»

غبار خاکستری یأس سیاسی بر ادبیات نظریه پردازان «سبز» و تمام کسانی که نسبت به «خشونت» نظام سرمایه‌داری توهم داشتند، و تنها راه‌هایی را در اقتصاد مبتنی بر رقابت «آزاد» می‌دیدند، نشسته است. در پی بریاد رفتن امید کاذبی که «مستأجران اتاق فکر» آفریده بودند، افسردگی عاطفی مستولی شد؛ نیایش‌های کاهنان معابد آیین «تولید برای سود»، دیگر مورد پذیرش خدایان نبود؛ صفتِ بخشاینده ناکارآمد شده بود، پس به ناچار صفتِ جبار جایگزین گردید؛ آری خدایان و «کارآفرینان سرمایه» قربانی می‌خواهند. انبوه توده‌های کارگر و زحمتکش به قربانگاه استثمار دائمی و بیکاری، فقر، تجاوز، فحشا، بی‌خانمانی، مهاجرت، جنگ، قحطی و رنج و درد همیشگی روانه می‌شوند. سوسوی شوم سودآیینی، حتا روی لایه‌هایی از طبقات میانی و به نوبه مرفه جامعه نیز پرتو مرگبار خود را افکنده است.





اما این پایان داستان «آفرینش» نیست؛ فرایند تاریخی پیدایش جامعه‌ی طبقاتی از همان آغاز با «زلزله»‌های قهرآمیز ایستادگی و جانفشانی زیردستان و محرومان توأمان بوده است.

پی آمد زلزله‌ی واپسین بحران نظام سرمایه‌داری به شکل امواج کوبنده‌ی «سونامی مدیترانه» نمایان شد: نخست یونان سپس در فرانسه و اسپانیا، و آنگاه در تونس، الجزایر، اردن، لیبی، سوریه و مصر؛ پس‌لرزه‌های این زلزله حتا به فراسوی کرانه‌های دریای مدیترانه - یعنی به عربستان، سودان، یمن، آذربایجان، عراق، عمان، بحرین، ایران و پرتغال و حتا خاور دور هم رسیده. «سامان نو» این روند را پیش بینی کرده بود.

شکوفه‌های نهال آزادی و برابری؛ اینک، در چهار گوشه‌ی گیتی نمایان شده است؛ جنبش‌های اعتراضی علیه نظم موجود به راه افتاده اند و نطفه‌های سامان‌یابی تشکل‌های خودگردان اعتصاب‌های کارگران و زحمتکشان در حال شکل‌گیری هستند؛ آری جنبش انقلابی مردم معجزه می‌کند. درخشش آفرینش‌های سیاسی، اجتماعی، هنری و فرهنگی بیانگر این اعجاز است، و این گونه است که تمدن‌ها متولد می‌شوند؛ شکوفایی نوآوری‌ها، ابتکارها و استعداد‌های انسانی مردم کارگر و زحمتکش چشم جهانیان را خیره کرده؛ انسان‌هایی که هزاران سال پیش با زور، تحقیر، توهین و «نظم»، اهرام باشکوه را برای دفن فرعون/خدایان مرده خلق کردند، امروزه با میل، رغبت، افتخار، سربلندی و «بی‌نظمی» کمر همت به دفن فراغنه‌ی رو به احتضار «سرمایه» بسته‌اند! این «بی‌نظمی» می‌تواند پیش-درآمد نظمی نوین باشد.

اما مغزهای «اتاق فکر» اصلاح‌طلبی از درک این تحول برق‌آسا و ژرف انسانی عاجزند؛ «اصلاح-طلبان» تغییر بنیادین اندیشه و کنش انسان‌های محروم و تحقیرشده را در فرایند خودسازماندهی، خودگردانی و در نتیجه، خوددگرگونی «طبیعت انسان» در نمی‌یابند.

اصلاح طلبان که در برابر خشونت و قهر عریان و پنهان حافظان مناسبات حاکم به لکنت زبان می-افتند، و خروش انقلابی کارگران و زحمتکشان را به «فست فوود!» تشبیه می‌کنند، حال جرات یافته و در پس پشت جنبش انقلابی «سونامی مدیترانه» پنهان شده فراخوان تظاهرات برای «همبستگی» با «انقلاب» مردم جهان عرب را می‌دهند!

اینان مدت‌ها پیش از آغاز سونامی مبارزات مردم در آفریقای شمالی و خاورمیانه هزاران صفحه در نفی و زیان باربودن انقلاب مطلب نوشته بودند و "اثبات" کرده بودند که دوران انقلاب‌ها سپری شده و تنها راه رسیدن به آزادی و دموکراسی اصلاحات تدریجی است. استدلال کرده بودند که انقلاب قهرآمیز و خشونت آفرین است و به همین دلیل هر جنبش انقلابی بنا به سرشت خود نه به دموکراسی و آزادی، بلکه به ناگزیر به استبداد می‌انجامد.

شگفتا که اینان همچنان در برابر خشونت وحشیانه‌ی مزدوران مجهز به «سلاح‌های سنگین» سپاهیان مصر، تونس، یمن، بحرین، لیبی، سوریه و ایران زیرلب به مو عظه‌های «مدنی» درباب پرهیز از خشونت مشغول‌اند! به قول تروتسکی: «اگر یک دهاتی یا دکاندار جاهل، که نه از منشا و نه از مفهوم مبارزه ای که بین پرولتاریا و بورژوازی در جریان است چیزی نمی‌فهمد، خود را بین آتش دوطرف پیدا کند، نسبت به هر دو اردوگاه متخاصم تنفر یکسان نشان خواهد داد. اما، این اخلاقیون دمکرات از

چه صیغه ای هستند؟ اینها نظریه پردازان افشار میانه ای هستند که بین آتش دوطرف گیر کرده اند و یا می ترسند گیر کنند. مشخصات عمده ی این چنین پیغمبرانی بیگانگی از جنبش های بزرگ تاریخ، طرزتفکری محافظه کارانه و منجمد، کوتاه نظری خودپسندانه و ابتدایی ترین نوع بزدلی سیاسی است. این اخلاقیون بیش از هر چیز آرزو می کنند که تاریخ آنها را با کتاب های کوچکشان، مجله های کوچکشان، آبونه های شان، عقل سلیم و کتب مقدس اخلاقی شان در صلح و آرامش بگذارد. ولی تاریخ آنها را راحت نمی گذارد. گاهی از چپ و گاهی از راست به پهلویشان لگد می زند... هرکه در این مطلب شک دارد می تواند ورم کردگی های متقارن طرفین چپ و راست جمجمه ی این اخلاقیون را لمس کند.»

بی شک، کنش «خشن» زلزله ی انقلاب تنها «نظم»، قهر و خشونت حاکمان را به چالش نمی گیرد، بلکه زمینه ساز واکنش دوران ساز و تحول بنیادین خود محکومان نیز هست؛ انسان های از خودبیگانه «بی-خاصیت، زبون و درمانده»ی دیروز، در سیر تحولات انقلابی، با مداخله ی مستقیم در دگرگونی دنیای پیرامون شان، خود نیز متحول گردیده و به انسان های «مبتکر، شجاع و کارآمد» و نسبتاً خودآگاه امروزی مبدل می شوند؛ مبارزه ی طبقاتی و خودسازماندهی و خودگردانی کارگران، زحمتکشان و ستمدیدگان، تمامی ویژگی های خفته ی انسان های محروم را به شکلی بنیادی و انقلابی بیدار، شکوفا و سپس دگرگون می سازد؛ آری در چنین شرایطی، حس همبستگی، یگانگی، ایستادگی و جانفشانی انسان ها آن چنان متحول می شود که در چارچوب تنگ نظریه های اصلاح طلبان ریز و درشت نمی گنجد؛ جوهر مفهوم انقلابی گری کارگران و زحمتکشان و یکی از وجوه تحولات انسانی «سوسیالیسم از پایین» مارکس، در همین نکته نهفته است.

\*\*\*

واکنش های اعتراضی به بحران نظام سرمایه داری قطعاً گسترش خواهند یافت؛ هر چند احتضار سرمایه داری رهیافت های موجود را به چالش کشیده اما نکته ی دیگری را نیز برجسته کرده است: خودسازماندهی و خودگردانی؛ جوانه های تشکل های خودگران مردمی، کمیته های اعتصاب و نگهبانی از محلات و تظاهرات به دست زحمتکشان تونس، مصر و جهان عرب شکوفه داده اند؛ و موج اعتصاب های کارگری، کارمندی و دیگر افشار جامعه - به مانند تجربه ی انقلاب ۱۳۵۷ ایران - به راه افتاده است. اما این ابتکارهای کارگری و مردمی نکته ی مهم دیگری را نیز نمایان ساخته است: دربرابر گزینه های ناکارآمد لیبرالیستی، سوسیال دموکراتیک نئولیبرال شده، بنیادگرایی مذهبی یا ملی گرایی افراطی عوام فریب و بدیل های سیاسی رنگارنگ دیگر برای حفظ نظام پیشین، برنامه و گزینه ی راهکار هدایت گر سوسیالیسم از پایین، ناپیدا و یا کم سوست! بی تردید تجربه ی واپسین مبارزات مردم زحمتکش در پهنه ی گیتی نشان داده که معضل رهبری راهبردی، هم جهانی و هم تاریخی است؛ به عبارت دقیق تر، معضل فعلی جامعه انسانی، بحران تاریخی رهبری پرولتاریاست: نبود تشکل های سیاسی کارآزموده، معتبر و مبتنی بر درک «سوسیالیسم از پایین»، متکی بر برنامه و استراتژی انقلابی، سامان یافته برای خودرهایی کارگران و زحمتکشان، در عرصه ی بین المللی مشهود است. آگاهی از دلایل این معضل بی تردید نیازمند نقد و بررسی گذشته ی جنبش سوسیالیستی ایران و جهان است. اما این کافی نیست؛ جنبش های طبقاتی و اجتماعی متوقف نمی شوند تا پژوهش های سوسیالیستی به سرانجام برسند؛ بهترین آزمون برای بررسی علمی هر رویداد و جدال تاریخی - طبقاتی، مشارکت عملی، نظری و سیاسی در پراکسیس جاری کارگران، زحمتکشان و ستمدیدگان است. به عبارت ساده،

صحت و سقم پژوهش‌های سوسیالیستی بدون مداخله نظری و عملی در جنبش‌های طبقاتی و اجتماعی ایران و جهان شفافیت نخواهند یافت و نازا خواهند ماند.

انقلاب ۱۳۵۷ - و جنبش‌های اخیر مردم ایران و جهان - برای چندمین بار ثابت کرد که در میانه‌ی خیزش‌ها و شورش‌های مردمی، هنگامی که فضای خالی رهبری نمایان می‌شود، تدارک نظری و ساماندهی تشکل هدایت‌گر و ارگانیک سوسیالیستی امکان‌پذیر نیست؛ حداقلی از تدارک سیاسی-برنامه‌ای و بسترسازی سازمانی از پیش لازم است؛ بی‌تردید در تندپیچ‌های ناهموار مبارزه‌ی طبقاتی، نیروهای متخاصم ضدسوسیالیستی با ترفندهای عوام‌فریبانه‌ی خود رهبری جنبش را به دست خواهند گرفت و شکاف ناشی از هدایت هدفمند مبارزه‌ی طبقاتی - اجتماعی علیه سرمایه را به نفع حفظ نظم موجود پر خواهند کرد. بدین‌سان، یکی از مهم‌ترین وجوه پژوهشی نشریه «سامان نو»، واکاوی و کنکاش درباره‌ی مفهوم تاریخی و طبقاتی «بحران رهبری پرولتاریا» و تلاش برای بسترسازی جنبش سوسیالیسم از پایین تعیین شده است.

بار دیگر باید با خوشنودی به اطلاع خوانندگان «سامان نو» برسانیم که تعداد دیگری از رفقای سوسیالیست به جمع همکاران این فصلنامه افزوده شده‌اند. بی‌شک، حضور این رفقا که بیشتر متعلق به نسل جوان جنبش سوسیالیستی هستند کمک شایانی به اهداف و اصول نشریه‌ی «سامان نو» و جنبش سوسیالیستی ایران خواهد کرد.